

مطلق باز در قیود آمد
 جلوه کرد حسن از غیب
 خواست آینه بر رخش
 کاروان نغمه روح
 نیمه در آب و خاک آدم زد
 در معارف ز لب و کوشش
 ساقی حقیقیما شد
 جز یک نیت مطرب و ساقی
 دل و جان و جوارح احسن
 هرگز از این بر سباله نشدید
 تافت ز رخ عجب نمود
 فاش و پنهان هر آنچه بود آمد
 ماه پریش

ماه پریش

ماه روشنی بحام ساطع شد
 هر نفس لعل ز رخش
 هر سخن از لبش فرود آمد
 آنکه بر نیز نمود از سر
 جز خطش بر صفحه رخسار
 ماثر صفت پدید آمد
 گاه بخانه در صلوح شد

لعل تافت سخن ز نور ساقی

لامع از دل همه لوامع شد

ساقیم باز مجلس آراشد
 از رخش تافت در دم عکس
 عشقش آمد در خزان کشود
 جام کیش بخار کسب داد
 در لب لعل باد پیمان شد
 دل از عکس رخسار صفا شد
 نقش کین خفا هویدا شد
 هر چه بود در بند پیمان شد